

## چیستی سرشت انسان: از رؤیا تا واقعیت

علی‌رضا یونسی

هنگام مطالعه موضوعی یا در نظر گرفتن فلسفه‌ای تنها از خود پرسید واقعیات چیستند و هرگز اجازه ندهید آنچه دوست دارید به آن باور داشته باشید، یا آنچه فکر می‌کنید اگر باور شود برای اجتماع مفید خواهد بود شما را گمراه کند؛ منحصر به واقعیات نگاه کنید. - برتراند راسل

### سرشت مشترک انسانی

مفهوم سرشت مشترک انسان از جمله مسائل بحث‌برانگیز بسیاری از اندیشمندان بوده و هست. اینکه آیا انسان دارای طبیعتی واحد است که سرشت مشترکی را رقم بزند یا خیر، از دیرباز با این پرسش همراه شده است که اگر سرشتی واحد داریم، ویژگی‌های آن چیست؟ البته میان این متفکرین اتفاق نظر بسیاری دیده نمی‌شود؛ گروهی انکار چنین سرشتی را متذکر شده و همچون سارتر ادعا می‌کنند نیاز و گرایشی ذاتی در معماری انسان یافت نشده و ضمن رد وجود هرگونه صفت ذاتی، آن‌ها را تابعی از محیط و صدا البته تربیت می‌دانند. کارل مارکس هم دیدگاهی نه چندان دور از سارتر داشته که نشان از تاثیر بسیار عمیق ایدئولوگ گولاگ، کالخوز و کا.گ.ب بر فیلسوف صلح‌طلب پاریس‌نشین دارد. حال آنکه گروهی دیگر به صفات ثابت و اولیه در انسان، اذعان دارند.

### جنگ همه علیه همه (Bellum omnium contra omnes)

تامس هابز در اثر جاودان خود، «لوائتان» سخن را با تاکید بر بدسگالی انسان (همه انسان‌ها) آغاز کرده، و با این پیش‌فرض لزوم یک حکومت مستحکم را در قالب هیولایی افسانه‌ای از دریای، یا به تعریف انجیلی یک لوائتان، یادآوری می‌کند. هابز معتقد است هر شخص دشمن دیگری است و حکومت در صورتی می‌تواند امنیت اعضای جامعه را تامین کند که فرمانبری مدنی اعضا تضمین شده باشد و بدین ترتیب پیمانی اجتماعی را پایه می‌گذارد که سرآغاز سنت فلسفی قراردادگرایی می‌شود. سنت قراردادگرایی پس از آن بر بسیاری از جمله اسپینوزا، کانت و روسو اثر گذاشت و منجر به پیدایش مفهوم قرارداد اجتماعی شد. هابز بیان می‌کند انسان موجودی است که به محرک‌های محیطی که خود تابعی از جنبش‌های دائمی جهان اند واکنش نشان می‌دهد و در ادامه خواسته‌های سیری‌ناپذیر بشر را بیان می‌کند که آدمی را مجبور به ستاندن دارایی دیگری برای فرونشاندن عطش خواستن خویش می‌کند؛ به بیانی دیگر حالت طبیعی انسان در جنگ و اضطراب در زمان صلح و پیش و پس از جنگ خلاصه می‌شود. در چنین شرایطی آدمی به ایجاد کردن حکومت‌ها و جوامع مبادرت ورزیده تا در گرو محدود ساختن آزادی‌های نامحدود خویش، دارایی‌های مادی و غیرمادی‌اش از جمله طلا و سکه یا دین و فرهنگ را حفظ نماید؛ هابز بر این عقیده استوار است که انسان برای نیل به اهداف بلندمدت خود، خواه ثروت‌اندوزی باشد (اهداف شخصی) یا خواه برقراری عدالت (خیر جمعی)، باید به قرارداد اجتماعی متوسل شود اما در قالب ترسی که از قدرت مجازاتگر حاصل می‌شود. سیاست پیشگیری از جرم هابز از تدابیر مبتنی بر پیشگیری وضعی از جرم در بعد کنشی و از تدابیر مبتنی بر طرد و ناتوان‌سازی در بعد واکنشی بهره می‌برد. در واپسین فصل لوائتان، هابز تصویری از زندگی انسانی در صورت تحریف اصول ذکر شده ارائه می‌دهد: جهنمی برخاسته از طبیعت آدمی.

### انسان آزاد زاده شده است

ژان ژاک روسو در رساله «امیل» بر سرشت مشترک انسانی اشاره دارد و دو انگیزه اصلی را در انسان بیان می‌کند: خودخواهی و نوع‌دوستی که هر کدام در بستر خود امکان رشد دارد. روسو در مجموع با تاکید بیشتر بر وجه نوع‌دوستی انسان بعلت گرایش به تعالیم طبیعت‌گرایی (ناتورالیسم)، انسان را تابعی از طبیعت صلح‌جوی خود در وضع طبیعی قرار داده و آن را نیک، عادل و عاقل متصور می‌شود. روسو با غیراجتماعی دانستن انسان، تمامی نابسانانی‌های موجود را در بسترهای اقتصادی، اجتماعی-فرهنگی و سیاسی که انسان را به‌سوی بی‌عدالتی متمایل می‌کند، در وضع مدنی آن می‌بیند یعنی انگیزه خودخواهی و منفعت‌جویی در وضع مدنی بر نوع‌دوستی غالب است. شباهت مفهوم 'طبیعت' در دیدگاه روسو با مفهوم 'فطرت' در دیدگاه فلاسفه اسلامی، گروهی

از انتلکت‌های مسلمان را به یکی انگاشتن این دو متمایل کرده است. حال آنکه تامل بیشتر منجر به نمایان شدن تفاوت‌های مستتر در میان شباهات ظاهری می‌شود. مقایسه تطبیقی مفهوم طبیعت انسان در دیدگاه روسو و محمدعلی شاه‌آبادی (بنیانگذار دیدگاه فطری) تفاوت‌هایی در ویژگی‌هایی چون معصومیت از خطا، جهت‌گیری توحیدی یا غیرتوحیدی داشتن و همچنین فراغت از تغییر، دیده می‌شود (برای مطالعه بیشتر رجوع شود به کتاب رشحات البحار - محمدعلی شاه‌آبادی). همچنین پذیرش توبه در سیاست جنایی اسلام مئوید این موضوع است که انسان دارای طبیعتی اخلاق‌گرا و عدالت‌محور است و شخصی که به سمت گناه و بزهکاری می‌رود می‌تواند از کرده خود پشیمان شده و به ذات عاری از تغییر خود بازگردد. در بیانی دیگر، اگر انسان از دیدگاه اسلامی گرگ‌نما بود، توبه وی پذیرفته نمی‌شد چرا که فرد تائب از لحاظ وجدانی پشیمان شده و قصد جبران اعمال گذشته خود را دارد. توبه و بسیاری دیگر از مفاهیم اسلامی تنها در صورتی توجیه‌پذیر خواهند بود که انسان دارای فطرتی نیکو باشد.

### مرتکبان جنایات بزرگ همواره ابلهان پرآوازه بوده‌اند

روسو بطور کلی از هابز، جان لاک و مونتسکیو رادیکال‌تر بود. برای روسو صرف‌نظر کردن از آزادی رادیکال انسان به معنی صرف‌نظر کردن از خصلت انسانی و حقوق بشری است. روسو دانش و ادبیات را مایه شرمساری می‌دانست و در این باب نوشت. ولتر که علاوه بر تبحر در فلسفه ادیب بی‌مانندی نیز بود در واکنش به کتاب جدید روسو می‌نویسد:

*با خواندن کتاب شما انسان هوس می‌کند چهار دست و پا راه برود. با این وصف، چون بیش از شصت سال است که این عادت را ترک گفته‌ام، احساس می‌کنم نمی‌توانم از نو به آن بپردازم و این روش طبیعی (تمسخر طبیعت‌گرایی روسو) را برای موجوداتی که شایستگی بیشتری دارند می‌گذارم.*

روسو نه تنها برای معاصرانش بلکه برای نسل‌های بعد به اندیشه‌گری می‌ماند که می‌خواهد بشر را از بند تمدن و فرهنگ و البته لواپتان برهاند زیرا که به قول او فرهنگ و تمدن مردم را فاسد ساخته است و او را از حالت طبیعی بیرون کرده است: یک پرگماتیک ضدفرهنگ، چیزی بارها بدتر از فلسفه ضدفرهنگ.

امروزه که بازار کتاب‌های بفروش (کتابی که صرفاً با اهداف مالی نوشته شده است) و عامه‌پسند داغ است؛ مورخی هلندی با خود اندیشید چرا نباید موجودی که ولتر، مونتسکیو و هابز نمی‌خواند، یاهوهای گرتا تونبرگ و ملاله یوسف‌زی را از بر است و بجای یک یوری گاگارین، پنج کارداشیان می‌شناسد، انسان بخرد را می‌گویم، برای پول فریفت؟ روتخر برخمان در کتابش آدمی: یک تاریخ نویدبخش، با رویکردی کمیک، انسان قرن بیست و یک را به زندگی بدوی تشویق کرده، حاکمیت خصوصی را نفی و خلاف واقعیات تاریخی-اجتماعی را با ذکر مثال نقض، اثبات می‌کند. در انتها با ذکر مفاهیمی از متون مقدس تلاش آخر خود برای راضی نگاه داشتن اکثریت خوانندگان ممکن از طیف گسترده طرفداران FEMEN که این روزها به جای جنگیدن در نبرد، کی‌یف را به مقصد پاریس ترک کرده‌اند تا مورمون‌های یوتا که برخلاف آمی‌ش‌ها احتمالاً به کیندل دسترسی دارند را سرکیسه کند؛ بدون توجه به اقتضائات نظم نوین جهان امروز که بدون وجود حتا یک کلاهی اتمی یا هرگونه سلاح کشتار جمعی دیگر، برای ژاپن در همسایگی ایالات متحده، چین و روسیه بازدارندگی ایجاد کرده است. جهان امروز بسیار پیچیده‌تر از آن است که بتوان با یک دسته لواپتان یا چند کمون خوراکیجوی هیپی نظمش را حفظ نمود.

در انتها اما باید افزود نمی‌شود واقعیت‌های تاریخی را انکار کرد؛ گولاگ‌های استالینی وجود داشتند و هنوز میدان لوبیانکا واهمه گذشته را تداعی می‌کند، تجاوز سیستماتیک به پنجاه هزار کودک و زن بوسنیایی انجام شده است، طالبان مردان و زنان جوان را در افغانستان سنگسار می‌کنند، بحران مالی ۲۰۰۸ خانواده‌های بنگلادشی بیشتری را محتاج به کمک‌های جهانی کرد و صدام در حلبچه از گاز اعصاب استفاده کرده است (مقاله‌ای خواندنی از گاردین: *We blame Saddam for everything/17 Mar 2003*), هرچقدر هم که ادوارد سعید بخواهد به قول دوستان 'ماست بمالد' (پیشنهاد می‌کنم حتما یادداشت سعید در لاندن ریویو آو بوکس را بخوانید: *Edward Said, an American and an Arab, writes on the eve of the Iraqi-Soviet peace talks/7 Mar 1991*). می‌توان به منکران تاریخ انسان از قول ولتر گفت «بیایید از شیر گاوهایمان بنوشیم و علف‌هایمان را نشخوار کنیم».

اکتفا می‌کنم به اینکه یک وحشی صلح‌جو بمانم (متن کامل نامه بحث‌برانگیز ولتر)

آقا!

کتاب جدید ضد بشر شما را دریافت کردم؛ متشکرم. شما مورد پسند آدمیان قرار خواهید گرفت، چرا که حقایق را کف دستشان می گذارید، ولی سبب اصلاحشان نخواهید شد. گمان ندارم بتوان با رنگهایی زنده تر از این پلیدی های جامعه بشری را، همان جامعه هایی که ما به دلیل ضعف و چهل خود تسلی بخش می پنداریم، ترسیم نمود. هرگز این همه هوشمندی برای ابله جلوه دادن ما به کار گرفته نشده است. با خواندن کتاب شما انسان هوس می کند چهار دست و پا راه برود. با این وصف، چون بیش از شصت سال است که این عادت را ترک گفته ام، احساس می کنم نمی توانم از نو به آن بپردازم و این روش طبیعی را برای موجوداتی می گذارم که شایستگی بیشتری از من و شما دارند. دیگر دارای آن توانایی جسمانی نیستم که با کشتی خود را به کانادا رسانیده و با وحشیان آن سرزمین محصور شوم. دلیل نخست اینکه بیماریهای گوناگونی که عذاب می دهند مرا در جوار حاذق ترین پزشک اروپا نگه می دارد و یاری هایی این چنین را نزد «میسوری» ها نخواهم یافت و سپس به این خاطر که در آن دیار جنگ است و سرمشق کشورهای ما، از شرارت وحشیان آن سرزمین نکاسته است. پس اکتفا می کنم به این که یک وحشی صلح جو بمانم و در کشور شما، یعنی همانجایی که شما هم باید می بودید، در کنج عزلتی که اختیار کرده ام، زندگی کنم. با شما موافقم که ادبیات و علوم گاه مایه شر گردیده اند. دشمنان «تاس» روزگارش را سیاه کردند؛ دشمنان گالیله ضجه اش را در زندانها بلند کردند، آنهم در سن هفتاد سالگی و به این دلیل که حرکت کره زمین را کشف کرد. شرم آورتر این که مجبورش کردند حرف خود را پس بگیرد. به مجردی که دوستان خود شما به نگارش «دائرة المعارف» پرداختند، بی پروایانی که جسارت رقابت در سر می پروراندند، آنان را خدانشناس، مرتد و حتی «ژانسنیست»، خواندند. اگر جرئت داشتم خود را در شمار افرادی بدانم که آثارشان جز آزار و اذیت پاداش دیگری نداشت، کسانی را به شما معرفی می کردم که از روزی که تراژدی «ودپ» من به روی صحنه آمد، قصد جانم را کردند. به اندازه یک کتابخانه ناسزای مضحک بر علیه من چاپ شد. کشیشی که زمانی «ژوئیت» بود و از مرگ حتمی نجاتش داده بودم، با هجونامه هایی زشت، خدمتم را پاسخ گفت. آن دیگری، به مراتب گناه کارتر، کتاب «سده لویی چهاردهم»، مرا با پانوشته هایی به چاپ رسانید که نمایانگر چهل مطلق و شیادی او بود. باز هم شخص دیگری چند فصل از اثری به نام «تاریخ جهان» را به نام من به ناشری فروخت. ناشر را آز گرفت و آن مزخرفات را با تاریخ های غلط، رویدادها و اسامی اشتباه چاپ کرد و عده ای بی وجدان و بدذات نشر این «راپسودی» را به من نسبت دادند. همچنین می توانم عناصری از این گروه های پلید را که هرگز در دوران باستان دیده نشده اند به شما نشان دهم اشخاصی که قادر به یافتن یک حرفه شریف، از عملگی گرفته تا نوکری نیستند و متأسفانه سواد خواندن و نوشتن دارند و دم از شناخت ادبیات می زنند و از تصدقی آثار ما نان در می آورند. اینان دستنویس های ما را می دزدند، در متن داخلی و تصرف می کنند و سپس آنها را می فروشند. می توانم از قسمت های طنزی که سی سال پیش نوشتم و اکنون در سراسر دنیا پراکنده است یاد کنم چرا که این فلک زده های خیانتکار و حریص، طنز مرا با وقاحت، بلاهت و بد جنسی خود آلوده کرده و پس از گذشت سی سال اکنون اثری که همان لیاقت نام خودشان را دارد در همه جا به صورت دستنویس می فروشند. و بالاخره باید اضافه کنم استادی را که به منظور نگارش تاریخ جنگ «۱۷۴۱» در زمانی که تاریخنگار فرانسه بودم، برای آرشیه های عمومی و پژوهشی گردآوری کرده بودم، به سرقت بردند و به ناشری در پاریس فروختند. اینان رفتاری پیش گرفته اند که گویی من مرحوم شده ام و مالم به حراج گذاشته شده است. می توانم از نمک ناشناسی، دغل بازی و چپاولی که چهل سال است تا دامنه کوه های آلپ و تالاب گور دنبال کرده اند سخن گویم. اما چه نتیجه ای از این ذکر مصیبت ها می توان گرفت؟ که نباید گلیه کنم، که «پوپ»، «دکارت»، «بیلی»، «لوکامونس»، و صدها تن دیگر از اهل ادب همین بی عدالتی ها و شدیدتر از آن را چشیده اند و این سرنوشت تقریباً تمام کسانی است که عشق ادبیات بیش از حد مجزوبشان کرده است. اذعان کنید، آقا، که این گونه اتفاقات بدبختی های خاص کوچکی هستند که جامعه متوجه آنها نمی شود. برای جوامع بشری چه تفاوتی می کند که چند زنبور عسل، شماری کندو را چپاول کنند؟ مردان ادب برای این اختلافات کوچک هیاهوی زیادی به پا می کنند در حالی که دیگران یا بی تفاوتند یا به این مسائل می خندند، در مقابل تلخکامی هایی که در زندگی انسانهاست، این مباحث کم اهمیتند. خارهای ادبیات و اندکی اشتها در مقایسه با سایر بدبختی هایی که همواره کره زمین در آن غوطه ور است گل هایی بیش نیستند. اذعان کنید که نه «سیسرونا»، نه «وارون»، نه «لوکرسیه»، نه «ویرژیل» و نه «هوراسیه» کوچکترین نقشی در زنجیر کشیدن انسانها نداشتند. «ماریوس» ابله بود؛ «سیلا» تمدن نداشت، «آنتوان» هُگندو و «لپید» احق، افلاطون و سقراط را مطالعه نمی کردند. و آن سفاک بزدل، «لوکتاوسپیاس»، که لقب ناشایست «اگوست»، را برگزید هنگامی منفور شد که از محفل مردان ادب محروم گشت. اذعان کنید که «پترارک» و «بوکاچیو»، بانی نابسامانی های ایتالیا نبودند. اذعان کنید نوشته های «ماروه» باعث کشتار «سنت بارتلمی» نگشت و تراژدی «سید» جنگ های داخلی «فرون» را آغاز نکرد. مرتکبان جنایات بزرگ همواره ابلهان پر آوازه بوده اند. آنچه در حال و در گذشته جهان ما را نکبت بار

ساخته است، آرزو، مال اندوزی سیری ناپذیر و کبر سرکش انسان‌ها بوده‌است. ادبیات غذای روح است و آن را تزکیه می‌کند و تسلی می‌بخشد. خود شما، آقا، زمانی که علیه ادبیات می‌نویسید از خود آن مایه می‌گیرید. شما چون «آشیل» هستید که علیه افتخار شورید و به مالبرانش، شباهت دارید که قدرت تخیل حیرت انگیزش را به کار گرفت تا بر ضد قوه تخیل، رساله بنویسد. اگر کسی باید از ادبیات بنالد، آن من هستم زیرا همواره و در همه جا سبب آزرده شده است؛ با این وصف باید ادبیات را دوست داشت ولو مورد سوء استفاده قرار گیرد، همانگونه که باید جوامع بشری را دوست داشت، ولو اینکه بسیاری از مردمان بدطینت و پلیدی که لطف آن را ضایع می‌سازند؛ همانگونه که باید میهن خویش را دوست داشت، ولو اینکه در خاک وطن با بی‌عدالتی مواجه شویم؛ همانگونه که باید خدا را دوست داشت، ولو اینکه خرافات و تعصبات، غالباً سبب بی‌حرمتی آئینش شوند. آقای «شاپویی» می‌گویند وضع سلامت شما رضایت بخش نیست. باید بیایید و در آب و هوای زادبوم خود سلامت را بازیابید و در خاک وطن از آزادی بهره مند شوید. بیایید با من از شیر گاوهایمان بنوشیم و علفهایمان را نشخوار کنیم.

**با تقدیم احترامات محبت آمیز و فیلسوفانه**

**ولتر**

ژنو ۳۰ اکتبر ۱۷۵۵